۲۳. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۴/۱۲)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۰) - یکشنبه، ۱۲ تیر ۱۴۰۱

- پیشگفتار (خلاصه)
- ریشه صعوبت پذیرش تواتر میان متاخرین از فقهاء
- نسبت تناقض به عبارت شهید و پاسخ آن
- شاهدی از تفسیر تبیان در دفاع از شهید
- تحلیل فرمایش شهید ثانی در انحصار قرائت متواتر در قرائات سبع
- امکان تحصیل تواتر قرائات با امکانات امروز در زمان حاضر
- عدم تطابق وجه «تهوین و تخفیف» با قرائات متفاوت المعنی
- افراد القرائه عاصم بر حفص
- بررسی سند دو روایت «نزل علی سبعة احرف» در منابع شیعه
- مالک های تقطیع آیات قرآن و استفاده معنای مستقل در تفسیر
- شواذ السبعه ابو طاهر و شواذ القرائات ابن جنی
- وثاقت حفص و ریشه تضعیف او توسط عامه

پیشگفتار (خلاصه)

ریشه صعوبت پذیرش تواتر میان متاخرین از فقهاء

قبل از اینکه به مشکلات عبارت برسیم، خوب است که یک بار عبارت مقاصد العلیه را مرور بکنیم. اگر میخواهید بگذاریم برای صفحه بعد ای همین الآن هم مرور داشته باشیم. به گمانم اگر عبارت المقاصد العلیه با این توضیح که داده می شود، عبارت تقریبا ًصاف است. من عبارت شهید را بعد از فرمایش ایشان آوردهام. فرمودهاند:

> (الثاني: مراعاة إعرابها) و المراد بها ما يشمل الإعراب و البناء.(و تشديدها) لنيابته منابه الحرف المدغم.(على الوجه المنقول بالتواتر) و هي قراءة السبعة المشهورة، و في تواتر تمام العشرةبإضافة أبي جعفر و يعقوب و خلف خالف، أجودهثبوته، و قد شهد المصنّف في الذكرى بتواترها، و هو ال يقصر عن نقل الإجماع بخبر الواحد.و اعلم أنّه ليس المراد أنّ كلّ ما ورد من هذه القراءات متواتر، بل المراد انحصار المتواتر الآن فيما نقل من هذه القراءات، فإنّ بعض ما نقل عن السبعة شاذ فضال عن غيرهم، كما حقّقه جماعة من أهل هذا الشأن.و المعتبر القراءة بما تواتر من هذه القراءات و إن ركّب بعضها في بعض ما لم يترتّب بعضه على بعض آخر بحسب العربيّة، فيجب مراعاته، كفَتَلَقّىٰ آدَمُ منْ رَبِّهِ كَلِماتٍ فإنّه ال يجوز الرفع فيهما و ال النّصب و إن كان كلّ منهما متواترا، بأن يؤخذ رفع آدم من غير قراءة ابن كثير، و رفع كلمات من قراءته، فإنّذلك ال يصحّ لفساد المعنى.و نحوه وَكَفّلَهَا زَكَرِيّا باالتشديد مع الرفع، أو بالعكس.و قد نقل ابن الجزري في (النشر) عن أكثر القرّاء جواز ذلك أيضا، و اختار ما ذكرناه[1]

«الثاني: مراعاة إعرابها»؛ وقتی مصلی قرائت میکند واجب است که اعراب قرائت را مراعات کند. اعراب رفع و جر و نصب است. نکاتی که در ذهن طلبگی من هست را عرض میکنم، بعد ببینید که درست است یا نه.

یکی از چیزهایی که در کتب فقهی متأخر سبب میشود که فقیه اگر قائل به تواتر شود وزن خودش را پایین میآورد و خیلی حاضر نمی شود، برای این است که فضای قرائات –اعراب، تشدید، مد و...- با فرش القرائات همراه با هم بحث میشود. برای علامه و اصحاب امامیه که کتابهای فقهی قدیمی را نوشته اند، اصل فرش القرائات و تعدد و تواتر براشون مسلم بود. لذا در فتاوای آنها روی فردهای خفی خیلی تأکید میشود. خیلی جالب است. یعنی متون فقهیای که تأکید را روی فرد خفی میآورند و میگویند یک حرف و اعراب را نمیتوانید جابجا کنید. اگر یک حرف را جابجا کنید و بر خلاف متواتر قرائت کنید، نمازت باطل است. اگر بر خلاف متواتر یک اعراب را جابجا

کنید نمازت باطل است. محقق اول –صاحب شرایع- علامه حلی و در بسیاری از کتب دیگر برای من محسوس شد که در یک فضایی حرف زدند که میگویند قرائت واجب است، باید قرآن بخوانید و قرآن هم متواتر است. لذا اگر یک حرف از اینها را جابجا کنید –ضاد را زاء بخوانید، حاء را هاء بخوانید- قرآن را عوض کردهاید و نمازتان باطل است. ببینید کجا را میگویند؟! یک اعراب را جابجا کنید نمازت باطل است. چرا؟ چون قرآن است.

شاگرد: اینکه ضاد را زاء بخوانیم فرش است؟

استاد: منظور من از فرش جایی است که تعدد قرائت بهگونهای است که معنا دو تا میشود. نوعاً من این را به کار میبرم. گاهی است که به فرمایش شما میتواند فرش باشد اما معنا تفاوتی نمیکند. مثل «یبصط» و «یبسط». به «س» بخوانیم یا به «ص» بخوانیم. «صراط» و «سراط» آنها را هم میتوانید به این معنا فرش بگویید ولی منظور من آنها نیست. منظور من مثل «ملک» و «مالک» است. معنا دو تا است. خب در چنین فضایی علماء اینها را فرمودهاند. دقت کنید! دارند سخت میگیرند.

نزد متاخرین این بحثها همه با هم آمده و گفتهاند که اینها متواتر است. مدو و امالهه هم به آن ضمیمه شده. لذا گفتهاند یعنی ما بگوییم اگر مصلی یک مد را رعایت نکرد، نمازش باطل است؟! نه. اینها کجا متواتر است که ما مطمئن شویم. یعنی وقتی ذهن یک فقیه در فرد خفی درگیر میشود خیلی راحتتر تواتر را انکار میکند. تا آن جایی که شما بحث را سر افراد جلیه ای ببری که هیچ مشکلی ندارد. این در ذهن من خیلی مهم بود. یعنی اگر در جواهر و کتب فقهی متأخر این دو بحث کاملاً جدا شود و همان بحث تقریری شود، چه بسا خود صاحب جواهر حاضر نباشند عباراتی را که میگویند دوباره محکم بگویند. این مطلب خدمت شما باشد تا عرض کنم.

«**و المراد به ما يشمل الإعراب و البناء**»؛ منظور ما تنها اعراب حرف آخر نیست. بناء کلمه هم منظور ما است.«**و تشديدها**»؛ تشدید هم باید مراعات شود.«**لنيابته منابه الحرف المدغم**». چه جور مراعات کند؟

«**على الوجه المنقول بالتواتر**»؛ این متن شهید اول است که شهید ثانی بر آن شرح میزنند. وجه منقول به تواتر چیست؟«**و هي قراءة السبعة المشهورة**»؛ قرائات هفت گانه ای که مشهور است.«**و في تواتر تمام العشرةبإضافة أبي جعفر و يعقوب و خلف خلاف، أجوده ثبوته**»؛ این حرفهای شهید ثانی است. اجود این است که عشر هم متواتر است.«**و قد شهد المصنّف في الذكرى بتواترها، و هو لا يقصر عن نقل الإجماع بخبر الواحد**».

---

[1]المقاصد العلية في شرح الرسالة الألفية؛ ص۲۴۵

نسبت تناقض به عبارت شهید و پاسخ آن

حال فقره های عبارت ایشان را نگاه کنید. دیگران گفته‌اند که معلوم است که ایشان تناقض می‌گوید. من سریع می‌خوانم تا ببینید که چطور شد و تناقض ایشان کجایش است.

«**و اعلم أنّه ليس المراد أنّ كل ما ورد من هذه القراءات متواتر**»؛ ما نمی‌خواهیم بگوییم هر کدام از این سبع و عشر متواتر است.«**بل المراد انحصار المتواتر الآن فيما نقل من هذه القراءات**»؛ متواتری که فعلاً داریم در همین ها است. اما بین خود همین ها شاذ هست. من فعلاً عبارت را با نظر جلیل می‌خوانم و جلو می‌روم. تا بعد ببینیم که تناقض در آن چطور در می‌آید.

«**فإنّ بعض ما نقل عن السبعة شاذ فضلا عن غيرهم**»؛ در همین سبعه شاذ داریم، چه برسد به بقیه.«**كما حقّقه جماعة من أهل هذا الشأن**».

«**و المعتبر القراءة بما تواتر من هذه القراءات**»؛ آن چه که در نماز باید بخوانیم متواتر است. پس اگر از سبعه شاذ بود نمی‌توانیم در نماز بخوانیم.«**و إن ركّب بعضها في بعض**»؛ یک قرائت متواتر از عاصم بگیرد و یکی را از نافع بگیرد. این مشکلی ندارد.

«**ما لم يترتّب بعضه على بعض آخر بحسب العربيّة فيجب مراعاته**»؛ گاهی است که وقتی آن دو را ترکیب می‌کنیم قطعاً عبارت خراب می‌شود. آن جا نمی‌شود اما جایی که مانعی نداشته باشد می‌تواند ترکیب کند.

«**كَ فَتَلَقّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِماتٍ**»؛ (فتلقّى آدمَ من ربه کلماتٌ)، نمی‌شود که هر دو را رفع بخوانیم؛ (فتلقّى آدمُ من ربه کلماتٌ)؛ دو تا فاعل می‌شود. اینجا نمی‌شود که دو قرائت را در کلمات یک جا اعمال کنید. چون به هم مربوط هستند.

«**فإنّه لا يجوز الرفع فيهما و لا النّصب**»؛ به هر دوی آن‌ها رفع و نصب بدهید، نمی‌شود.«**و إن كان كلّ منهما متواترا، بأن يؤخذ رفع آدم من غير قراءة ابن كثير، و رفع كلمات من قراءته، فإنّ ذلك لا يصحّ لفساد المعنى**».

«**و نحوه وَ كَفّلَها زَكَرِيّا بالتشديد مع الرفع، أو بالعكس.و قد نقل ابن الجزري في (النشر) عن أكثر القرّاء جواز ذلك أيضا، و اختار ما ذكرناه**»؛ اما خودش گفته که نمی‌شود و آن‌ها بی خودی گفته‌اند. او می‌گوید که اکثر قراء گفته‌اند که حتی او جایز است. چون هر کلمه‌ای کلمات خدا است. ما در مقدمه النشر آن را خوانده‌ایم. فعلاً مقصود ما این بود.

> **و أما اتّباع قراءة الواحد من العشرة في جميع السورة فغير واجب قطعا، بل و لا مستحبّ، فإنّ الكلّ من عند اللّه نزل به الروح الأمين على قلب سيّد المرسلين تخفيفا على الأمّة و تهوينا على أهل هذه**

> **المللّة. و انحصار القراءات فيما ذكر أمر حادث غير معروف في الزمن السابق، بل كثير من الفضلاء أنكر ذلك خوفا من التباس الأمر،و توهّم أنّ المراد بالسبعة هي الأحرف التي ورد في النقل أن القرآن انزل عليها، و الأمر ليس كذلك، فالواجب القراءة بما تواتر منها(فلو قرأ ب) القراءات (الشواذ) و هي في زمانن ام عدا العشر، و ما لم يكن (بطلت) متواترا (بطلت) الصلاة، و كذا القول فيما يأتي من ضمائر (بطلت) في هذا الباب فإنّه يعود إلى الصلاة ال إلى القراءة و إن كانت أقرب من جهة اللفظ؛ لفساد المعنى على تقريره في أكثر المواضع، كما ستراه.و الشارح المحقّق أعاد الضمير إلى القراءة، و ستقف على مواضع كثيرة ال يتوجّه فيها ذلك، بل هذه منها أيضا؛ لأنّ الصلاة هنا تبطل ال القراءة خاصّة للنهي المفسد للعبادة، لأنّ الشاذ ليس بقرآن و ال دعاء. هذا مع العمد كما يقتضيه الإطلاق، أما مع النسيان فكباقي الكلام**[۱]

«و أما اتّباع قراءة الواحد من العشرة في جميع السورة فغير واجب قطعاً»؛ وقتی در نماز سوره حمد میخوانید باید یکی از اینها را افراد کنید ای نه؟ نه، میتوانید تلفیق کنید. در کجا؟ در جمیع سوره، نه در یک آیه که به هم مربوط میشود. خلاف مرحوم آسید احمد خوانساری رضواناللهعلیه، ایشان در حاشیه عروه در اینجا تخییر بدوی قائل هستند. میگویند شما میتوانید «ملک» ای «مالک» بخوانید اما از ابتدا باید یکی از آنها را بخوانید و همیشه همان را بخوانید. به تخییر بدوی قائل هستند.

«و أما اتّباع قراءة الواحد من العشرة في جميع السورة فغير واجب قطعاً»؛ که چند آیه است.پس مختار ایشان این شد که اگر در یک کلمه فساد معنا شود، نمیشود. اما در جمیع سوره هیچ مشکلی ندارد. سوره آیات مختلفی است شما میتوانید یکی را از این بگیرید و دیگری را از آن. قطعاً جایز است. خب حالا مستحب هست ای نیست؟

«بل و ال مستحبّ»؛ حتی مستحب هم نیست که در سوره مبارکه حمد یکی از اینها را اتباع کنیم. نافع بخوانیم، عاصم بخوانیم.

«فإنّ الكلّ من عند اللّه»؛ همه آنها وحی الهی است.**«نزل به الروح الأمين على قلب سيّد المرسلين تخفيفا على الأمّة و توهينا على أهل هذه الملّة»؛** پس مستحب هم نیست. چون قرآن با قرآن فرقی ندارد. این فرمایش ایشان است.

«و انحصار القراءات فيما ذكر»؛ اینکه ما میگوییم هفت قرائت،**«أمر حادث»؛** امر جدیدی است که بعداً پیدا شد. قبلاً به این صورت نبود.**«غير معروف في الزمن السابق، بل كثير من الفضلاء أنكر ذلك»**؛ چرا دنبال حرف ابن مجاهد می روید؟!

«خوفا من التباس الأمر،و توهّم أنّ المراد بالسبعة هي الأحرف التي ورد في النقل أن القرآن انزل عليها، و الأمر ليس كذلك، فالواجب القراءة بما تواتر منها»؛ هر چه متواتر است، کافی است. ولی این امر حادث بعدی است.

«(فلو قرأ ب) القراءات (الشواذ)»؛ این برای شهید اول است که در متن نیست.شواذ چیست؟ توضیح شهید ثانی است. **«و هي في زمانن ام عدا العشر»**؛ هر چه که ام عدا العشر است.**«و ام لم يكن متواترا (بطلت) الصلاة»**.تا آن جا که میفرمایند:**«لأنّ الشاذ ليس بقرآن و ال دعاء»**؛ این عبارتی بود که من خواندم.خب تناقض اینهایی که خواندیم کجا بود؟

نمایه:شهید ثانی؛ ام عدا العشر شاذ

شاگرد: فرمودند «**فإنّ الكلّ من عند اللّه**».

استاد: فرمودند: «**و أما اتّباع قراءة الواحد من العشرة في جميع السورة فغير واجب قطعا بل و لا مستحبّ فإنّ الكلّ**»؛ یعنی کل سبعه و عشره،«**من عند اللّه**». اگر این است که خودشان فرمودند که بعضی از این سبعة شاذ است.

شاگرد۲: منظور بعض طرق سبع است، معلوم نیست که خود قرائات سبع شاذ باشند.

استاد: چه شاهدی دارید؟

شاگرد۲: بهترین شاهدش این است که کسی به استادی ایشان در دو سطر تناقض نمی‌گوید. شاهدی بهتر از این؟

استاد: بله، سبط ایشان –سید محمد؛ صاحب مدارک- البته سید محمد کوچک بودند؛ شهید عمری ندانشتند که شهید شدند. به نظرم پنجاه و خوردهای بود. رضوان‌الله‌علیه.

شاگرد: چهل و سه سال.

استاد: شهید ثانی؟ پس از شهید اول پنجاه سال در ذهنم هست. رضوان‌الله‌علیه. اصلاً سنی ندانشتند. لذا پسر ایشان –صاحب معالم- و سبطشان آسید محمد، از جدشان استفاده‌ای نکرده‌اند. آنها بعدها شاگرد مقدس اردبیلی بودند که قضایای آنها معروف است. اگر آسید محمد جدشان را می‌دیدند در مدارک در اینجا نمی گفتند «**مشکلٌ جدا**». در مدارک می‌گوید: «**وهو مشکل جدا لان التواتر لایشتبه بغیره**»؛ شما از یک طرف می‌گویی که این سبع متواتر است، از یک طرف می‌گویی در سبع شواذ است؟! خب وقتی متواتر و شاذ دارد، بعد می‌گویی کل سبع هم جایز است؟! لذا اینها با هم نمی‌شود بیایی.

---

[1]همان

شاهدی از تفسیر تبیان در دفاع از شهید

شاگرد: من دیده‌ام که می‌گویند: بعض روایات شاذه از سبع، ای ده تا، ای سیزده تا، ای چهارده تا.

استاد: بله، حالا من یکی از آن‌ها را می‌گویم. مرحوم شیخ الطائفه کاری کردند! آن هم در آخر عمر، این عالم عظیم؛ تبیان را نوشتند. قبلاً عرض کردم که ابن ادریس در السرائر فرمودند آخرین تصنیف شیخ الطائفه تفسیر تبیان است. من از تفسیر تبیان عبارتی را بخوانم. چند تا عبارت هست، خودتان بعداً مراجعه کنید. روشن‌ترین آن‌ها را عرض می‌کنم. اول سوره بقره است. در ذیل آیه شریفه «خَتَمَ اللَّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ وَعَلى سَمْعِهِمْ وَعَلى أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ[۱]» است.

شیخ می‌فرمایند:

> القراءة: أجمع القراء السبعة علي كسر الغين و ضم التاء، و روي عن بعض القراء فتح الغين، و عن الحسن ضم الغين. و حكي عن عاصم في الشواذ: غشاوةً، بنصب التاء، و لا يقرأ بجميع ذلك[۲]

«القراءة: أجمع القراء السبعة»؛عاصم و نافع و... هستند ای نیستند؟!**«علي كسر الغين و ضم التاء»**؛(غِشاوة).**«و روي عن بعض القراء فتح الغين»**؛(غَشاوه).**«و عن الحسن ضم الغين»**؛(غُشاوه).**«و حكي عن عاصم في الشواذ: غَشاوةً، بنصب التاء، و لا يقرأ بجميع ذلك»**؛به‌غیر‌از آن محل اجماع نمی‌توانید‌هیچ‌کدام از این‌ها را بخوانید.
ببینید یک شاهد روشنی از تفسیر تبیان است برای اینکه شهید تناقض نگفته اند. اول فرمودهاند «اجمع القراء السبعة»، خب عاصم جزء سبعه هست ای نیست؟ پس «اجمع» به چه معنا است؟ یعنی «غشاوه» خوانده و تمام. اجمع القراء السبعة که یکی از آن‌ها عاصم است، «غِشاوه» خوانده‌اند. خب سبع شد متواتر. دنبالهٔ آن می‌گویند «و حكي عن عاصم في الشواذ»؛ عاصم از سبعه هست ای نیست؟ یعنی خود عاصم روایت شاذ دارد. عاصم از سبع است. «فإنّ بعض ما نقل عن السبعة شاذ[۳]».

شاگرد: «حکی عن عاصم» یعنی خود عاصم ای از طرق او؟

استاد: حکایت طرق است.

شاگرد: پس خود عاصم به این صورت نخوانده است.

استاد: از کجا می‌دانید نخوانده؟ مگر عاصم بر ابوبکر بن شعبه و حفص، دو جور نمی‌خواند؟! ببینید نزد اهل فن جزء متواترات است که حفص از عاصم روایت می‌کند، ابوبکر بن شعبه هم از عاصم روایت می‌کند، در چند مورد با هم اختلاف دارند؟ پانصد مورد.

شاگرد: من فرش الحروف را می‌گویم.

استاد: مرحوم آقای صدوقی بزرگ به من مصحفی دادند. الآن موجود است. مصحف فرخ خوان امین الدوله. هزار و دویست و هفتاد نه در تهران چاپ شده و در ده چهل تجدید چاپ شده است. حدود ۱۳۴۷ تجدید چاپ شده است. حدود ۱۳۵۰ حاج آقا به من دادند و آن را دارم. چون بحث ما بود رفتم آن را نگاه کردم تا ببینم چجور است. کنار آن قرآن قرائت شعبه هم هست. یعنی متن قرآن حفص است، و در کنارش قرائت شعبه را با علامت «ص» ذکر می‌دهد. فرخ خوان امیر الدوله؛ ایشان در زمان ناصری بوده؛ ایشان در زمان ناصری به اروپا می‌رود؛ به قول خودشان به فرنگ رفته؛ آن جا می‌بیند که اروپایی‌ها چقدر کار کرده‌اند. کشف الکلمات؛ کشف الآیات؛ شاید کشف المطالب هم بوده. اینها در آن جا تنظیم بوده. او اینها را می‌بیند و خوشش می‌آید. آن‌ها را بر می‌دارد و به اینجا می‌آورد و در زمان ناصر الدین شاه در سال ۱۲۷۹ در تهران چاپ می‌کنند؛ با خط محمد علی اصفهانی اگر درست بگویم. در آن جا چاپ می‌شود که نصف آن مصحف شریف است و نصف دیگرش کشف الکلمات و کشف المطالب است. یعنی با قطری که مصحف دارد تنها نصف آن هست.

وقتی هم که شما می‌شمارید حدود پانصد مورد اختلاف دارند که هر دوی آن‌ها از عاصم روایت می‌کنند و متواتر هستند. تنها این جزی حدود سی راوی برای عاصم ذکر می‌کند. تنها دو نفر از آن‌ها از زمان دانی و مکی معروف شدند. ولی خود ابن مجاهد از عاصم چند راوی دارد.

خب شیخ چه فرمودند؟ فرمودند عاصم از سبعه است، اما قرائت شاذ هم دارد که لایجوز ان یقرء. ما می‌گوییم پس قرائت عاصم که از قراء سبعه است و شاذ است و جایز نیست بخوانیم. درحالی‌که عاصم قرائت اجماعی متواتر دارد. این بزرگواران که نمی‌خواهند آن را بگویند. آنکه متواتر است به جای خودش. عاصم قرائات متعددی دارد که بعضی از آن‌ها طریقش شاذ است. شیخ هم تصریح فرمودند که «حكي عن عاصم في الشواذ: غَشواةً، بنصب التاء، و لا يقرأ بجميع ذلك».

شاگرد: اگر شهید می‌خواست این حرف را بزند چرا عبارت را به این صورت نوشته است؟ باید متن به این صورت می‌بود: «و اعلم انه ليس المراد ان كل ما ورد من هذه القراء متواتره». چرا گفته «من هذه القرائات»؟ یعنی همه این هفت قرائت متواتر نیست. نه اینکه این قرائات متواتر نیست.

استاد: نکته‌ای است که خوب است و همچنین آن را می‌گویند. شاهد این است که قرائت محور بوده‌اند، نه قاری محور. شاهد خیلی خوبی است. قبلاً هم عرض کرده بودم. می‌خواستم صفحه آن را ایجاد کنم اما نشد. نزد پیشینیان عبارت معروفی بود که می‌گفتند «یکره ان یقال قرائة عبد الله، قرائة ابن مسعود، قرائة ابی، بل یقال ابی یقرء کذا، ابن مسعود یقرء کذا». چرا؟ خوفاً از اینکه خیال کنند او خوانده است. خب او چه کاره است که اینطور بخواند؟! بلکه او دارد نقل می‌کند. یعنی دقیقاً از قدیم قرائت محور بودند. وقتی می‌گفتند قرائت ابن مسعود منظورشان این نبوده که او خوانده و به او قطع شود. بلکه منظور این بوده که او راوی این قرائت است. لذا شهید هم در همینجا به کار می‌برند. هذه القرائات؛ یعنی همه اینها قرائاتی است که اینها برای ما نقل می‌کنند. ولو از سبعه باشند. نه اینکه خودشان کاره ای باشند. ولی چون شاذ است جایز نیست که ما در نماز بخوانیم.

شاگرد۲: شاهدی که شما برای این تفسیر دارید، به نظر من خود عبارت ایشان است. در صفحه ۲۴۶ وقتی می‌خواهد شواذ را تفسیر کنند، می‌فرمایند: «الشواذ و هي في زماننا ما عدا العشر، و ما لم يكن متواترا»؛ اگر قرار بود بگوییم که برخی از این عشر متواتر نیستند به این صورت تفصیل نمی داد. باید می‌گفت «في القرائات الشواذ و هو ما لم يكن متواترا». لذا معلوم است

که اصل عشر ذات متواتری دارند که همین این ها در مواقعی طرق غیر متواتر دارند.

استاد: بله.

---

[1]البقره ۷

[2]تفسیر التبیان ج۱ ص۶۳

[3]المقاصد العلية في شرح الرسالة الألفية؛ ص۲۴۵

تحلیل فرمایش شهید ثانی در انحصار قرائت متواتر در قرائات سبع

ببینید در اینجا یک تناقض دیگری هم هست. دیگران این را نگفته اند. من این را عرض میکنم تا مطرح شود و جواب بدهیم. شهید فرمودند که بعضی از این سبعه میتواند شاذ باشد. فهمیدیم که منظور از شاذ، طرق آن است. ولو خود او چند روایت داشته باشد که متواتر باشند. ایشان در ادامه فرمودند: «و اعلم أنّه ليس المراد أنّ كلّ ما ورد من هذه القراءات متواتر، بل المراد انحصار المتواتر الآن فيما نقل من هذه القراءات»؛ چند روز قبل از مسالک خواندیم؛ خود ایشان فرمودند «أن القراءات المتواترة لا تنحصر في السبعة، بل و لا في العشرة، كما حقّق في محلّه[1]». این عبارت مسالک بود. یعنی شهید فرمودند در ماورای عشر متواتر داریم. اما در اینجا میفرمایند متواتر منحصر در اینها است.

شاگرد: «الآن» میگویند. یعنی در جامعه امروزی ما رایج شده.

استاد: بله، جمع آن همین است. عبارتی هم که آقا خواندند در چند سطر بعدش میفرمایند: «فلو قرأ بالشواذ و هي في زماننا ما عدا العشر»؛ یعنی گذشته و در زمان ما به این صورت است. و الا در مسالک که میگویند ما عدای عشر هم متواتر موجود هست، یعنی در زمانهایی واقعاً متواتر بوده. بحثشان در نکاح بود. فرمودند در روایت سهل ساعدی لازم نیست تعیین حرف کنند. چون در آن زمان حرف متواتر بوده، سبع آن، عشر آن و بلکه ما ورای آن. اما نه اینکه لازمه اش این شود که در زمان ما هم اینطور باشد.

---

[1]مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام ج۸ص۱۸۱

امکان تحصیل تواتر قرائات با امکانات امروز در زمان حاضر

نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم این است: آیا تحصیل تواتر الآن برای ما ممکن هست یا نه؟ یکی از آقایان سؤال فرمودند .گمان من این است: اینکه شهید می‌فرمایند انحصار در این است، اگر الآن به‌خصوص با امکانات حال با روش موضوع محور ِتشابک شواهد جلو برویم، مخاطبین ما و خود ما به قطع می‌رسیم که بعض قرائات موارای عشر هم متواتر است. فقط تکنیک و وسیله آن را می‌خواهیم که اعمال کنیم و با ضوابط منطقی بسیار دقیق جلو برویم و ببینیم که این هم شد. پس اینکه شهید می‌فرمایند «فی زمانن»، یعنی با امکانات آن زمان که واقعاً نمی‌شد. اما الآن که با زمان کوتاهی به صدها کتاب دسترسی داریم، می‌شود.

احمد عمر مختار که معجم القرائات دارد؛ دیشب دیدم؛ البته قبلاً دیده بودم و یادم رفته بود. کتابی دارد به نام المعجم الموسوعي لألفاظ القرآن الكريم وقراءاته. المعجم الموسوعی؛ یعنی بسیار وسیع. خودش به کتاب قبلی خودش نقدهایی دارد. کتاب مفصلی است. تقریباً هزار و پانصد صفحه است. بخشی از آن برای الفاظ است و بخشی از آن برای قرائات است. شش-هفت شماره برای شواذ گذاشته است. خیلی جالب است. یعنی قرائات را از متواتر سبع و عشر، به شش رتبه ردبندی کرده است. ببینید که الآن چطور کار شده! بعد می‌گوید دوباره کلمه به کلمه اینها را بررسی کرده‌ایم. فایل پی دی اف آن هم موجود است. حتی می‌گوید نرم‌افزار الکترونیکی آن را داریم که در خود نرم‌افزار سریع همه آنها را برای شما بیاورد. من آن را پیدا نکردم. در الشامله تنها مقدمه آن هست. خودش نبود. نرم‌افزار آن را هم که بتواند امکانات نرم‌افزاری را اعمال بکند، من ندیدم. ولی خود فایل آن هم خیلی خوب است. تصویر صفحات کتاب هست. در شش-هفت طبقه انواع قرائات را با دسته‌بندی ظریف و دقیق برای ما می‌آورد. در خیلی از جاها می‌گوید حتی من این را نمی‌گویم که اینها را بخوانید. می‌گویم برای اینکه وزن علمی دارد و لغت است. در نحو و ادبیات و نوشتن لغات با آن کار داریم. کسانی که اهل فن هستند می‌دانند قرائات شاذه یکی از عظیم ترین تراث مسلمین است. در لغت و سائر جاها به آن استشهاد می‌کنند. حتماً لازم نیست که شما آن را در نماز بخوانید. ایشان اینها را انجام داده.

پس ببینید ایشان می‌گویند در زمان ما متواتر در اینها است. حال کسی که ابتدا به ساکن یک کتابی مانند «المعجم الموسوعي لألفاظ القرآن الكريم وقراءاته» به دستش می‌آید و شش طبقه از قرائات را می‌بیند، نقطه شروع او است.

شاگرد: شش طبقه چیست؟

استاد: اول سبع است، بعد عشره است، بعد اربعه عشر است و... . در صفحه ۴۶ است، می‌گوید:

> أ- أعطيان الرقم (١) للقراءات الواردة في كتب القراءات السبع.
>
> ب- أعطيان الرقم (٢) للقراءات الواردة في كتب القراءات العشر.
>
> ج- أعطيان الرقم (٣) للقراءات الواردة في كتب القراءات الأربع عشرة.
>
> د- أعطيان الرقم (٤) للقراءات الواردة في كتب الشواذ.
>
> هـ- أعطيان الرقم (٥) للقراءات الواردة في المصادر العامة.
>
> و أعطيان الرقم (٦) للقراءات الواردة في معجم القراءات القرآنية[1]

«أعطيان الرقم (٣) للقراءات الواردة في كتب القراءات الأربع عشرة»؛ مثل کتاب «إتحاف فضلاء البشر بالقراءات الأربعة عشر».

«د- أعطيان الرقم (٤) للقراءات الواردة في كتب الشواذ»؛ کتب شواذی که جور و واجور نوشته شده. خیلی جالب است، اولین شخصی که شواذ نوشته، شاگرد خود ابن مجاهد است. ابن جنی المحتسب را بعد از او نوشته است. ابن جنی متأخر است. ابو الطاهر شاگرد خود ابن مجاهد است که شواذ را نوشته. استادش «السبعة فی القرائات» را نوشت. شاگردش ابوطاهر در همین سبعه، شواذ السبعة را نوشت. ایشان هم در اینجا از آن اسم برده است.

«هـ- أعطيان الرقم (٥) للقراءات الواردة في المصادر العامة»؛ ببینید چقدر جالب است. میگوید ما قرائاتی داریم که اصلاً در کتب قرائات فنی نیامده. ولی در کتب عامه مانند لغت و جای دیگر آمده. همه اینها را جمع کرده.

«و أعطيان الرقم (٦) للقراءات الواردة في معجم القراءات القرآنية»؛ که کتاب خودش است. میگوید جایی که شماره شش گذاشتهام برای آن جا است. بعد مثالهایی میزند که ملاحظه میفرمایید.

شاگرد: ظاهر اینکه میفرمایند الآن سبع ای عشر متواتر است، این است که تواتر میدانی مراد است. چون حتی در امکانات آن روز در بعضی از کلمات بهراحتی میتوانند تواتر را پیدا کنند.

شاگرد۲: وقتی خود شهید میگوید من میدانم بیشتر از عشر هم متواتر هست، یعنی مثل شهیدی بوده که میتواند آنها را پیدا کند.

استاد: برای اینکه فرمایش شما را بگویم؛ گاهی وقتی عبارتی با هم تناقض و تهافت دارد میخواهیم راحتترین وجه را پیدا کنیم و بگوییم تناقض نگیر. اما اینکه واقعاً وجه دیگری هم هست یا نیست، مطلب دیگری است. من الآن گفتم دو ظاهر با هم جور نیست؛ آن جا میگویند در مواردی عشر هم متواتر هست اما اینجا میگویند منحصر است. خب راحتترین جمعش این بود که

بگویی‌م این یعنی «الآن و فی زمانِنا»، آن یعنی اصل تواتر ولو در غیر زمانِنا. ولی این احتمال در ذهن من هم بود که فعلاً در اینجا و در این محدوده این را فرموده‌اند. و الا خود ایشان هم ممکن است حتی با آن فرمایش مسالک، حرف ما را بپذیرند و بگویند الآن هم آنچه تَوَاتَرَ فی زمانِنا فی یُسرٍ تیسیر است و الانشر است. و الا در همین زمان ما اگر بخواهید به‌دنبال آن بروید و تفحص کنید، می‌رسید. این احتمالش هست.

شاگرد: این کتابی که امروز معرفی کردید، جامع ترین است؟

استاد: من مدتی پیش دیده بودم، دوباره دیشب دیدم. نمی‌دانم. من با این کتاب انس ندارم. به معجمش چرا، چند بار به معجمش مراجعه کرده‌ام.

شاگرد: عبد اللطیف از این لحاظ خیلی بهتر است.

استاد: نه، این کتاب جدیدش را دیده‌ای یا نه؟

شاگرد: ایشان الآن نگفته که از آنها هم استفاده کرده. چون در آن جا از خیلی چیزها استفاده کرده که اینجا استفاده نکرده.

استاد: در مصادر العامه ای که او گفته نیست؟ باید ببینم و انس بگیرم تا ببینم در این کتاب جدیدش چه کار کرده؟

شاگرد۲: معجم القرائاتی که هفت جلد است و دو نفر کار کرده‌اند؟

استاد: یکی عبد اللطیف بود و دیگری احمد مختار بود. یک معجمش را دو نفر با هم کار کرده بودند. دو نفر برای یک معجم با هم کار کرده بودند. یکی احمد مختار بود و رفیقش، یکی هم دکتر عبد اللطیف بود که تنها بود.

شاگرد: در مصادر العامه توضیح داده که چه کتابهایی است؟

استاد: نه

شاگرد: چون هر دوی آنها می‌گویند که از چه کتابهایی استفاده کرده‌اند. ایشان در کتابش خیلی کم بود. ولی آقای عبد اللطیف خیلی کتاب آورده بود. تبیان و مجمع را هم آورده بود.

استاد: مثلاً العین خلیل؛ العین برای چه زمانی است؟ برای قرن دوم است. کتاب لغوی هم هست. ربطی به کتاب القرائات ندارد. اما به نظرم یک آقایی تحقیق کرده به نام قرائات العین الخلیل. یعنی کل مباحث قرائاتی را که خلیل در کتابش مطرح کرده را ایشان آورده است. الآن نمی‌دانم که مصادر عامه چه کتابهایی است.

خب مقاصد العلیه شهید را مرور کردیم و دیدید دو تناقضی که ممکن است به ذهن بیاید، ظاهرا تناقض نیست. یک بزرگ در این چند سطر اینها را به هم نمی بافد و بگوید شواذ است، بعد بگوید متواتر است!

---

[۱] المعجم الموسوعي لالفاظ القران الكريم وقراءاته ج۱ ص۴۶

عدم تطابق وجه «تهوین و تخفیف» با قرائات متفاوت المعنی

فقط «تهوینا» میمانند که دیروز عرض کردم. باید بعداً به آن برسیم. دیروز عرض کردم آن چه که مقصود شما بود و افاده کردید، به اندازهای که من فکر کردم، مناسبت دارد که بگوید: «جائز للامه افراد القرائات تهوینا». یعنی شما یکی بخوانید کافی است. در همه عمر خودتان قرائات دیگر را نخوانید کافی است. خدای متعال به تو سخت نمیگیرد. اگر تهوین و تخفیف برای افراد القرائه باشد، حرف شما خوب است؛ سخت است! من چطور هفت تا را بخوانم! اما اینکه شما بگویید هفت تا را در یکی بخوانم، خب خدا نفرموده که هر هفت تا را جمع کنید. پیامبر خدا در امت پخش کردهاند؛ سبعه را بهصورت اقراء پخش کردهاند. کل بدنه امت حافظ اینها هستند. و لذا به هر کدام گفتند «فلیقرأ کل رجل منکم کما عُلّمت». خب این چه تخفیفی میشود؟!

شاگرد: روی این فرض میشود. اگر میخواستند این قرآن را تک قرائتی بفرستند، ده برابر این میشد، برای اینکه امت کل آنها را بهراحتی دریافت کنند به این صورت فرستادیم.

استاد :در اینجا که کار امت راحت نیست. وقتی میگوییم امت یعنی کار آنها راحت باشد. خدای متعال کار خودش را انجام داده؛ یعنی از بدنه امت السلامی، از میلیون ها نفر استفاده کرده و قرائات مختلف را در بلاد مختلف و امصار مختلف؛ در این همه کتب تفسیری آورده است.

دیشب که تبیان شیخ الطائفه را میدیدم، شما بگویید قرائة التبیان؛ یعنی تنها بخش قرائت تبیان را جدا کنید، شاید ثلث کتاب باشد. یعنی مرحوم شیخ الطائفه به این وسعت، بحث قرائات را در تبیان مطرح میکنند! خدای متعال به این صورت حفظ کرده. نه اینکه تخفیف بر امت است. تخفیف بر امت یعنی اینها بر آنها راحت باشد. طبری گفت: عثمان گفت خدا برای آسانی ما به این صورت گفته، حالا همه برای اینکه اختلاف نکنیم یکی از آنها را میگیریم و شش تا را کنار میگذاریم. طبری صریحاً این را گفت. خب چه تخفیفی است؟! او میگوید آن چیزی که خداوند ما را در آن مختار قرار داده بود، شش حرفش را کنار میگذاریم.

شاگرد: ما در فضای تخفیفی که آنها معنا میکنند، نمیرویم.

استاد: تخفیفی است که متخذ از روایات است.

شاگرد: آن معنایی که آنها میگویند از روایات در نمیآید که واقعاً تحمیلی و تحریفی است. ما میگوییم یک معنای تخفیف این میتواند باشد؛ که وقتی میخواهند قرآن را یاد بگیرند واقعا تخفیف است که قرائات به این صورت باشد.

استاد: اصلاً من این بحث را برای این نکته گفتم. یکی از چیزهایی که دردآور است، همین است: وقتی شما میگویید تخفیف، فضایی میشود که در بعضی قرائاتی که متواتر است و همه با آن

درگیر هستند مانند «ملک» و «مالک» در سوره حمد، میخواهند با تخفیف درستش کنند. شما تصور کنید: چون داریم «هوّن علی امتی»، «خفّف علی امتی»، پس دو جور بخوانید. بخوانید «ملک» و بخوانید «مالک». این تخفیف است؟! شما فکر کنید. این چه تخفیفی است؟! دو کلمه با دو معانی جدا هستند که هزار و خوردهای سال علماء چقدر بحث کردهاند؛ سر تفاوت معانی اینها و... . لذا در متفاح المفاتیح عرض کرده بودم که از خصوصیات قرائت «ملک» و «مالک» این است که دو نزاع مهم را به وسیله قاعده حذف، حذف میکنیم.

یعنی هر منصفی که نگاه کند، تفاوت «ملک» و «مالک» نمیتواند در محدوده «هوّن علی امتی» داخل شود. چرا؟ چون مترادف نیست. لهجه نیست، هر دوی آنها برای قریش است. میگویند لهجه بنی تمیم و... . «ملک» و «مالک» هر دو که لهجه قریش است! ببینید تفاوت لهجه را حذف کرد. تفاوت مترادف ها را حذف کرد. چون «ملک» و «مالک» مترادف نیستند. قبلاً اینها را عرض کرده بودم. به تفصیل بحث کرده بودیم. اینها خیلی مهم است. مدام بگوییم «تهوینا و تخفیفا»! درحالیکه ما در نزول سبعة احرف مطالب مهمتری داریم نسبت به اینکه سریع به مسأله تخفیف بزنیم که یک حوزه خوب سهولت شریعت است. وقتی این در فضای تحقیق علمی مطرح میشود باعث میشود دقائق بحث سبعة احرف فراموش شود و صورت مسأله پاک شود. این از این نظر خیلی مهم است.

افراد القرائه عاصم بر حفص

شاگرد: در چند جلسه قبل فرمودید که افراد القرائه ای افراد القرائه بالرواییه است ای افراد القرائه بالاجتهاد است. این حرف شما با حرف دیگران دچار مشکل میشود. گفتید امام القرائه کسی است که اهل اجتهاد باشد. این دو قرائت معروف عاصم هم افراد بالرواییه بوده، خب دراینصورت حفص با عاصم چه فرقی میکنند؟

استاد: این بحث خوبی است. ان شالله به آن میرسیم. جواب فرمایش شما در یک کلمه این است: -ذهن من هم مدتی مشغول آن بود- چرا حفص بعد از اینکه مدتی گذشته، نزد استادش میآید و میگوید با اینکه من و ابوبکر شاگرد شما هستیم، اما دو جور میخوانیم؟! آقای استاد چه شد؟ عاصم جواب داد، جواب او هم معروف است و میدانید. آن چه که عرض من است، این است که ما باید تحلیل کنیم و عاصم را روانکاوی کنیم که او چه کار میکرد؟ فعلاً به حفص گفت آن چه که به تو گفتم از ابو عبد الرحمان سلمی از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است. آن چه که به ابوبکر گفتم از زر است.

یک جای دیگر میگوید ابوعبد الرحمان گفته، وقتی من نزد آنها میرفتم خودم را با همه آنها همراه میکردم. از ابو عبد الرحمان معروف است، گفته که من قرائت را از امیرالمؤمنین میگرفتم و بعد آن را با عثمان هم میخواندم و با هم تطبیق میدادم. این مسعود هم بود، زید هم بود. این در شرح حال ابو عبد الرحمان هست. عاصم چون امام بود، منا سب حال حفص اینچنین جواب داد. یعنی میدیدی که حفص فعلاً تاب آن را ندارد. لذا با اسناد اسم میبرد. دیدی حتی شاگرد یک استاد مقام استاد خود را نمی فهمد. بعدها که میگذرد میفهمد که او که بود. عاصم نمیتوانست آن طوری که هست و آن ذهنیتی که در مقام امامت خودش-مثل نافع- دارد که میتواند صاحب اختیار باشد را کاملاً به حفص منتقل کند. لذا جوابی میدهد که درست هم هست. اما اینکه در فضای ذهنی خودش بین خود و خدا، حجت داشته باشد که من در کجا افراد الرواییه میکنم و کجا مختار خودم را قرار میدهم، مطلب دیگری است. همه اینها بین خودش درست بود. بلکه نزد خود عاصم اختیار القرائه در بعضی از جاها اولی بود؛ نزد ذهنیت خود عاصم. اینها به فرمایش شما مربوط میشود که ان شالله عرض میکنم.

بررسی سند دو روایت «نزل علی سبعة احرف» در منابع شیعه

استاد: دیروز از کتابی اسم بردی که توضیح دادهاند. من خبر ندارم که کجا تحقیقاتشان را توضیح دادهاند.

شاگرد: کتاب نبود. در نرمافزار اسناد صدوق که چاپ کردهاند در قسمت توصیف اگر تحقیقی داشته باشند، آن را مینویسند.

استاد: در نرمافزار نور هست؟ این مطالب در نسخه اول درایه نبود. شاید اولین افرادی که نسخه اول درایة النور را خرید، من بودم. از همه بالاتر قیمت گذاشته بودند.

شاگرد۲: قسمت «توضیحٌ» را ملاحظه فرمودید؟

استاد: در کدام نسخه؟

شاگرد۲: نسخه آخری.

استاد: آخری همانی است که برنامهنویسیاش بهصورت کتابخانه است؟

شاگرد۲: نه، وقتی سند را مینویسد در ابتدا سند را جدا میکند و در آخر آن «توضیحٌ» نوشته است. این برای کارهایی است که خودشان کردهاند.

استاد: این بحث ما را دیدید؟

شاگرد۲: من در سند دیگری رفتم که بدتر از این بود. اولین روایتی که در کافی در قرائات هست، سندش بدتر از این است.

استاد: یعنی حرف صاحب مفاتیح شما را مشغول کرد.

شاگرد۲: نه، اولین روایت آن؛ «و ما أرسلنا من قبلك من رسول و لا نبي لا محدث[1]»، سند مشکلی دارد که خیلی بدتر از سندی است که الآن هست. ولی سند آن روایت را ندیدم.

استاد: پس من سریع عرض میکنم. مرحوم صدوق در خصال یک بابی دارند؛ «باب ان القرآن نزل علی سبعة احرف». در آن دو روایت آوردهاند. در یکی از دو روایتی که ایشان آوردهاند «عیسی بن عبد الله علوی» است. نبیره امیرالمؤمنین علیهالسلام میشود. به عمر اطرف میرسد. به نظرم نبیره حضرت باشد. یعنی حتی به اصطلاح عوام مردم ندیده حضرت هم نیست. با عمر اطرف دو واسطه دارد.

در انساب، عمر اشرف داریم و عمر اطرف. عمر اطرف، عمر بن علی علیه‌السلام است و عمر اشرف، عمر بن علی السجاد علیه‌السلام است. هر دو عمر بن علی هستند که اطرف، عمر بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام است و اشرف، عمر بن علی بن الحسین علیه‌السلام است.

عرض میکنم که سند روایت اول به ایشان میرسد. کتاب هم دارد. نجاشی کتاب او را نقل میکند. بنابراین روایت «وسّع علی امتی» در بین کسانی هست که علوی هستند. در طایفه هاشمیین و علویین کتاب نوشته اند. این جور نیست که در بدنه نقل اهلسنت برود. این یک نکته در مورد سند روایت اول. ان شالله بیشتر هم میرسیم. چون ایشان مطرح کرده‌اند.

نکته دوم این است ک در روایت حماد آمده بود «محمد بن یحیی الصیرفی». من این را عرض میکنم، شما مراجعه کنید تا ببینیم فرمایش آقایان چیست.مرحوم صدوق عین همین سندی که در خصال

برای «ان القرآن نزل علی سبعة احرف[2]» آمده را ذکر میکنند؛ در روایتی در علل الشرایع که

میفرمایند: «السجود علی ما انبتت الارض[3]». سند روایت علل، عین همین سند «سبعة احرف» در خصال است. یعنی تمام آحاد رواة در سند با هم یکی هستند.

این حدیث است و در علل الشرایع آمده. سند آن هم همین سند است. چرا آن را میگویم؟ بخاطر اینکه آن کتابی فقهی است و کار بیشتری روی سند انجام میشود و به درد ما میخورد. در کتب فقه و حدیث، مرحوم مجلسی و در جاهای دیگر، وقتی محمد بن یحیی صیرفی میآید میگویند مجهول است. اما همین روایت را مرحوم شیخ در دو جای تهذیب آورده‌اند. یک جا گفته‌اند «عن حماد ... السجود علی ما انبتت الارض»، میگویند طریق شیخ به حماد صحیح است. یک جای دیگر(علامه مجلسی) که در سند محمد بن یحیی الصیرفی است، میگویند مجهول است. یک روایت است، آن جایی که مرسلاً به حماد می زند چون طریقشان به حماد صحیح بوده، میگویند صحیح است. چون اینجا سند آمده میگویند که مجهول است. پس عین سند نزد صدوق در علل الشرایع به این صورت آمده است.

نمایه: صحت طریق شیخ به حماد

روایت دیگری در ثواب الاعمال هست؛ این خیلی راه گشاست. در ثواب الاعمال صدوق این روایت را

داریم: عبارتش این است: حضرت به قدری روزه گرفتند تا اینکه «حتی قیل لایفطر[4]». در سند **این** حدیث چیز جالبی آمده. در سند این روایت آمده: «محمد بن يحيى أخي مغلس الصيرفي»؛ یعنی بار محمد یحیی دو وصف آورده‌اند. هم صیرفی هست و هم اخی مغلس هست. حال نجاشی را باز کنید. در نجاشی دو محمد بن یحیی هست. یکی از آنها محمد بن یحیی الخزاز است که ثقةٌ عینٌ. یکی هم محمد بن یحیی خثعمی اخو مغلس است. صیرفی آن را نمیگویند.

کلمه اخو مغلس توضیح دهنده شده است. نجاشی میگوید «محمد بن یحیی اخو مغلس»، صیرفی آن را نمیگویند. تنها میگویند «الخثعمی». صدوق در آن جا هم میگوید صیرفی و هم میگوید اخو مغلس. از اینجا معلوم میشود که الصیرفی همان اخو مغلس خثعمی است که نجاشی میگویند. این خلاف فرمایش نرم‌افزار میشود.

در موسوعه، مرحوم خوئی به این صورت دارند:

> فإن محمد بن يحيى الراوي عن حماد وإن كان مردداً بين محمد بن يحيى الخزاز، ومحمد بن يحيى الخثعمي وهما ثقتان،

> وبين محمد بن يحيى الصيرفي وهو غير موثق، ولكن الظاهر انصرافه إلى الخزاز، لاشتهاره وممن له كتاب والخثعمي وإن كان له كتاب أيضاً ولكن لا ريب أن الخزاز هو الأشهر بحيث إن الشيخ ترجمه في الفهرست{3}من دون أن يذكره مقيداً بالخزاز[5]

«فإن محمد بن يحيى الراوي عن حماد وإن كان مردداً بين محمد بن يحيى الخزاز، ومحمد بن يحيى الخثعمي»؛ خثعمی هم ثقه است اما ثقهٌ عینٌ نفرموده اند.«وهما ثقتان وبين محمد بن يحيى الصيرفي وهو غير موثق»؛ یعنی توثیق نشده و مجهول است.ولكن الظاهر انصرافه إلى الخزاز»؛ این را در بحث خودشان فرموده‌اند.

منظور من این است که با این توضیحی عرض کردم ببینیم دیگری فرموده‌اند یا نه. از سند ثواب الاعمال که مرحوم صدوق هم صیرفی را کنار اخو مغلس گذاشته‌اند و نجاشی هم اخو مغلس را کنار خثعمی گذاشته‌اند معلوم می‌شود که این دو یکی هستند، نه محمد بن یحیی الخزاز. خواستم این را بگویم تا روی آن تحقیق کنید. ان شاءالله برای فردا؛ ببینیم کدام یک از این حرفها درست است. فرمایش آنها یا بیان در اینجا.

---

[1]الكافي (ط - الإسلامية)، ج١، ص: ١٧۶

[2]الخصال، ج٢، ص: ٣۵٨؛ حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن معروف عن محمد بن يحيى الصيرفي عن حماد بن عثمان قال قلت لأبي عبد الله ع إن الأحاديث تختلف عنكم قال فقال إن القرآن نزل على سبعة أحرف و أدنى ما للإمام أن يفتي على سبعة وجوه ثم قال هذا عطاؤنا فامنن أو أمسك بغير حساب.

[3]علل الشرائع، ج٢، ص: ٣۴١؛ حدثنا محمد بن الحسن قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن العباس بن معروف عن محمد بن يحيى الصيرفي عن حماد بن عثمان عن أبي عبد الله ع قال سمعته يقول السجود على ما أنبتت الأرض إلا ما أكل أو لبس.

[4]ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، النص، ص: ٨٠؛ و بهذا الإسناد عن الحسين بن سعيد عن محمد بن يحيى أخي مغلس الصيرفي عن حماد بن عثمان قال سمعت أبا عبد الله ع يقول صام رسول الله ص حتى قيل ما يفطر

[5]موسوعة الامام الخوئي ج٢٩ص٣٢٧

ملاک های تقطیع آیات قرآن و استفاده معنای مستقل در تفسیر

شاگرد: بیانی که علامه طباطبائی ذیل آیه «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ[۱]» تطبیق می‌دهند، در آیات قرآن خودمان می‌توانیم تقطیع کنیم؟

استاد: در اوائل مباحثه از این بحث کردیم. درجایی‌که عرف عام معیت کند، در بعض جهاتش مانعی ندارد. ولی آن چه که آقای طباطبایی می‌فرمایند جزء اسرار است. خودشان می‌فرمایند که سرّ است. اسرار هم برای اهل اسرار است. یعنی کسانی که بین خودشان و خدا از قرآن استفاده می‌کنند. آقا عبارتی از مرحوم مجلسی اول آوردند. فرمودند برای من حالی پیش آمد و مکاشفه ای شد که بدن مبارک رسول الله را دیدم؛ بعد علوم لایتناهی را از قرآن می‌فهمم. در فدکیه هم آورده‌ام و قبلاً هم خوانده‌ایم. خیلی عجیب است. مجلسی اول جزاف گو نیستند. آن در آن فضا است. واال ما نه. بله، در آن جایی که از روایات شاهد داریم، بله. اما کسی خودش ذهنش جولان داشته باشد و محتملات بیاید، خیلی خوب است و خودش لذت می‌برد. به قرآن نسبت نمی‌دهد. کار را به‌گونه‌ای نمی‌کند که فضا را مشوش کند. «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآن[۲]»، معنای تدبر همین است. می نشیند و فکر می‌کند و وجوه و محتملات را بررسی می‌کند؛ یصیر قلبه فی ریاض الآیات. آن مانعی ندارد.

شاگرد: آن چه که در مورد سن شهید -۵۵ سال- فرمودید درست است.

استاد: فردا هم تذکر بدهید که من در مباحثه بگویم. این خیلی ناجور است که از یک مباحثه در ذهن کسی سالها می‌ماند.

---

[1] انعام ۹۱

[۲] النساء ۸۲

شواذ السبعه ابو طاهر و شواذ القرائات ابن جنی

شاگرد: شواذ برای شاگرد ابن مجاهد است ای خودش هم دارد؟

استاد: بعضیها گفتهاند که خود ابن مجاهد دارد. ابن جنی میگوید نتوانستهٔ که بنویسد لذا من نوشتم. این را ابن جنی میگوید. ابو طاهر شاگرد او است که شواذ السبع را نوشته است. نه شواذ القرائه. دو بحث است. او السبعه را نوشت و میخواست شواذ غیر سبع را بنویسد اما نتوانست. المحتسب شواذ غیر از سبع است. ابو طاهر شواذ السبعه است. از حیث کار خیلی فرق میکند. یعنی بین همان سبع ابن مجاهد شواذش را نوشته است. ابو طاهر همان کسی است که گفتم هم شاگرد ابن شنبوذ بود و هم شاگرد ابن مجاهد بود. از او پرسیدند این دو چه فرقی دارند؟ گفت هر دو خوب هستند، فقط ابن مجاهد عقلش بیشتر از علمش است، و ابن شنبوذ عملش بیشتر از عقلش است.

از چیزهایی که من از ابن جنی و دیگران دیدهام این است: ابن مجاهد در بغداد خیلی موجه بوده. یعنی فقط چهره حکومتی نبوده. بین مردم هم چهره فرهنگی و بیرونی خوبی داشته. ابن جنی خیلی از او تعریف میکند. از این معلوم میشود که علمیت و وجاهت بیرونی او خوب بوده.

شاگرد: شما در فدکیه مجموعه روایاتی گذاشتهاید که قرآن مشتمل بر امر، نهی و قصص و... است.

استاد: آنها یکی از وجوه سبعهٔ احرف است. ما هنوز به آن نرسیده ایم. در برخی از روایات دو چیز هست که کلید میشود: «نزل القرآن علی سبعهٔ احرف فی سبعهٔ ابواب». وقتی این دو در کنار هم به کار رفته، میبینیم گاهی آن چیزی که سبعهٔ احرف می خواسته با ایجازش برساند، این روایت آن را باز کرده است. لذا طبری هم در مقدمه تفسیرش دو باب باز کرده.

شاگرد: یکی از وجه های تخفیف و تهوین بر امت این است که اگر قرار بود قرآن صرف امر و نهی باشد، اصلاً جذابیتی نداشت. اینکه مشتمل بر قصص و حکم هست، تخفیف بر امت است.

استاد: در روایت «نزل علی سبعهٔ احرف» که امر و نهی دارد، هیچ کلمه تخفیف در آنها نیست. جالب این است. در آن هایی که «تخفیف» هست، مسأله امر و نهی نیست. ما مفصل بحث کردیم در جایی که حرف ابوعبید را در می کردیم؛ تمام روایاتی که امر و نهی را مطرح میکند، در هیچ کجای آن نیست که «تخفیفاً» باشد. این مطلب کلی است. «نزل القرآن علی سبعهٔ احرف، امر علی امر و نهی علی نهی، کلها شاف و کاف». لسان این است. آن جایی که «هوّن» و تخفیف را مطرح میکند، اصلاً صحبت سر امر و نهی نیست. و لذا این فرمایش شما برای دو باب است که با هم جفت و جور نمیشود. یعنی تخفیف در روایاتی است که به امر و نهی ربطی ندارد. امر و نهی در روایاتی است که ربطی به تخفیف ندارد. اینها را مرور بکنید. هم در کتب شیعه و هم در کتب عامه. در مقدمه تفسیر طبری که پنجاه مورد از آنها را آورده است.

وثاقت حفص و ریشه تضعیف او توسط عامه

شاگرد: شما به توثیقات و تضعیفات رجالی درمورد این راوات اهمیت میدهید؟ مخصوصاً درمورد حفص و عاصم.

استاد: اصلاً حفص را که تضعیف میکنند. درمورد عاصم هم میگویند «فیه کلام». خیلی جالب است.

شاگرد: عبارت مرحوم خوئی در مستند عروة الوثقی این است: «علی أنّ بعض وؤلاء التلاميذ معروفون بالفسق والكذب كحفص الراوي لقراءة عاصم على ما صرّح به في ترجمته[۱]».

استاد: بله، پارسال بود ای دو سال قبل بود که در یک جلسه مفصل صحبت کردیم. خیلی بعید است که این حرف را ایشان بیاورند، حرف یک سنی را به این صورت جلوه بدهند. اینکه میگویند حفص فاسق و کاذب است، حرف چه کسی است؟ حرف یک سنی علیه حفص است. در مباحثه هم به تفصیل گفتم. این سنی چرا این را میگوید؟ شاهدش را هم آوردم. شیخ الطائفه و دیگران میگویند «من اصحاب الامام الصادق». یعنی حفصی که شیعه بوده و شیخ الطائفه میگوید «من اصحاب الامام الصادق»، آن سنی میگوید «کذاب».

شاگرد: مرحوم آقای خوئی بدون اینکه علت این تضعیف را بگویند حرف او را نقل میکنند.

استاد: بله، حرف یک سنی را میآورند که کذابٌ درحالیکه وقتی یک سنی میگوید «کذابٌ»، یعنی مطالبی گفته که به ابوی صحابه بر میخورد. لذا میگویند ضعیف فی الحدیث و ثقة فی القرائه. خب چرا؟ خب قرآن که قرآن است. اما هر چه در حدیث روایت میکرده دروغ است. چون از اصحاب امام صادق بوده. وقتی به دنبالش میروی میبینی که یک چیزهای واضحی است.

شاگرد: یعنی این تضعیف علت موجهی ندارد؟

استاد: ابدا. ایشان میگویند که اینها اصلاً سند ندارند. مرحوم طبرسی در ابتدای مجمع میگویند اتفاقا اینها را که برگزیدند چون سند قوی متصل دارند. اما ایشان میگویند که کدام یک از اینها سند دارد! در البیان میفرمایند.

شاگرد: البانی هم درکتابش وقتی همه اقوال را نقل میکنند همه دلالت بر فسق و کذب حفص دارد.

استاد: بله، فضا به این صورت بوده. در رواياتِ او هم خیلی گشتم که از حفص یک روایت پیدا کنم تا گرا بدهیم که این که گفتند کذاب است به جهت این است که این را روایت کرده است. اگر هم پیدا کردم یادداشت کرده‌ام. الآن یادم نیست.

شاگرد۲: یا میگفتند کذاب است یا میگفتند که عقلش از کار افتاده است.

استاد: عاصم هم همینطور است. عاصم هم شیعه است. نقل های حسابی دارد. دیدم که در حدیث میگویند که نمیتوانیم در نقل حدیث از عاصم دل جمع باشیم. نمیشود، یک چیزهایی میگویی که ما باید خدشه بیاندازیم که از حدیث او خاطر جمع نباشند.

شاگرد: نسبت فسق و کذب از یک دورهای و از یک شخصی شروع شده که بعدی ها از او میگیرند؟

استاد: بله، اگر پی جویی کنید من تا جایی که ممکنم هست، آنها را آوردهام. در شرح حال حفص ببینید. صفحه مستقلی است. اگر دیدی که لینک های جدیدی در صفحات نیاز است که به هم وصل کنید، اضافه کنید. چه به نحو ارسال و... . یکی از بهترین چیزهایی که این فدکیه را گسترش میدهد این است که ذهن شما الآن حاضر است و میبینید این دو مطلب به هم مربوط است؛ همان جا ارسال کنید که این صفحه به آن صفحه مربوط است. بعداً بین این صفحهها لینک گذاشته میشود و بهصورت مرتبط در میآید.[۱]

والحمد لله رب العالمین

---

[۱]موسوعة الامام الخوئي ج14ص۴۳۹

[۲]شاگرد: ....

استاد: حاج آقا در دو جا تلهی به آلات را مطرح میکنند. یکی در جلد دوم جامع المسائل است و یکی هم در جلد پنجم در کتاب الشهاده است. یک جا دارند که ضرورات عرفیه در خانه –خنثی سوران- ای در یک جای دیگری دارند و در جای دیگر ندارد. اما به نظرم از آن یک تخفیفی استفاده میشود. حالا شما نگاه کنید که کدام یک از آنها است. در اینکه شاهد باید عادل باشد، آن چه که تلهی به آلات موسیقی میکند، عادل نیست و در دادگاه شهادت او قبول نیست. یکی هم در بحث غنا در مکاسب محرمه در جلد دوم. به نظرم در اینجا تخفیفی هست. اما اینکه چطور هست، مرحوم صاحب جواهر میفرمایند که دف باید سنج نداشته باشد. دفی که در آن زنگولهه هست، آن زنگولهه باعث میشود که مطرب شود و مناسب با فساق باشد. اما اگر دفی باشد که در روایت آمده است، مشکلی ندارد. به نظرم تعبیری سنج دارند، یا لغت دیگری. در جواهر نگاه کنید در آن تخفیف هست. ما مباحثه کردیم. متأسفانه آنها ضبط نشده است. من هم اصلاً یادم رفته بود. آقای وافی گفته بودند خروجی بحث خوب بود. دیدم راست میگویند. ما در اینجا مدتی بحث موسیقی را مباحثه کردیم. ولی آن زمان این ضبطها نبود.

بعد از اینکه ایشان فرموده بودند، وقتی جلد بیست و دو جواهر را باز کرده بودم، دیدم با مداد مطالبی را نوشته بودم. یادم آمد که آنها را در مباحثه یادداشت کردهام. نمیدانم خود ایشان نوشته اند یا نه.

شاگرد: نتیجه آن چه شد؟

استاد: ترکیبی از کیفیت صوت و محتوا با هم بود. یعنی هیچکدام از اینها عنصرهای مستقلی نبود. یعنی صرفاً کیفیت صوت و صرفاً محتوا نیست. واقعاً آمیختگی اینها در غنایی که حال عدم حساسیت نسبت به حرام و حلال در شخص پدید میآید، لازم است. یعنی کیف بهگونهای است که او را وارد حالتی میکند که وقتی به او میگوییم حرام است، او میگوید حرام و حلال چیست؟! یعنی نسبت به حرام الهی حساسیت روحی او ضعیف میشود. به این طرب میگوییم. طرب خفتی

در روح است که این حالت را می‌آورد. لذا علماء گفته‌اند مناسب مجالس عیش و نوش، به این معنا است. لذا اگر کیفیت صوتی باشد که محتوایی داشته باشد که نگذارد آن حلال و حرام ضعیف شود، مشکلی ندارد. نمی‌توانیم بگوییم چون کیفیت آن این است، حرام است. کما اینکه اگر محتوا خراب است، اما صوت مشکلی ندارد. خب محتوا خراب است، نه اینکه آن غنا باشد. لذا ترکیبی از هر دو لازم است. یعنی کیفیت صوت به ضمیمه محتوای ناجور در روح او حال طرب را می‌آورد. حال طربی که ای غم ناک می‌شودای خوشحال می‌شود، به‌نحوی‌که حساسیت او نسبت به احکام شرعی و حرام و حلال از بین می‌رود. بعداً هم اگر شراب بیاورند می‌خورد. حاج آقا می‌فرمودند متخصص این فن، ولید ملعون است. حاج آقا خیلی زیاد می‌فرمودند. ولید حوض شراب داشت. در حوض می‌ریخت و می‌خورد. می‌فرمودند این ولیدی که متخصص هر دوی آن‌ها است، او گفته همان کاری که خمر با انسان می‌کند موسیقی هم می‌کند. ایشان می‌گفتند باید از متخصص بپرسیم! چطور فرار بی خواب کرد. یک فن مهمی است. شیخ بهائی در کشکول فرمودهاند فقهای بزرگ ما همه علم موسیقی را بلد بودند. انجام آن را حرام می‌دانستند اما علم آن را بلد بودند!

شاگرد: طبق این فرمایش غنای در عروسی مستثنا است؟

استاد: فی الجمله در آن استثنا هست. در روایاتش هم اصلاً مشکل ندارد.

شاگرد: الآن که قابلمه می‌زنند، چگونه است؟

استاد: آن از این باب است که آلت مختصه نباشد. به‌خاطر آن جهت است که احتیاط هم دارند که آلت غیر مختصه باشد و به نحو لهو به حمل شایع و قطعی هم نرسد و مشکوک باشد. قابلمه آن‌که هیچ مشکلی ندارد، چون آلت معده نیست.آلت غیر مختصه اش هم وقتی که به حد لهو قطعی نرسد، به خاطر احتیاط.